یکی مثلاً این که

آیا ما نوبل می‌خواهیم؟

■ فضل‌ا... یاری ■

جایزه نوبل سال ۲۰۰۶ بسیار به ما نزدیک شده است؛ درست در خانه همسایه؛ «اورهان پاموک» نویسنده پرسروصدای ترک. جایزه امسال اگرچه نامزدهای نام آوری مانند ماریو بارگاس یوسا و علی احمد سعید (آدونیس) داشت و اگرچه با صدای ضعیفی نام دولت آبادی خودمان هم شنیده می شد، اما همای شانس این جایزه جهانی بر بام همسایه ما ننشست؛ همان که چندی پیش به ایران سفر کرده و تهران، قزوین و اصفهان را سیاحت کرده بود. همان که در آثارش عناصری وجود دارد که برای ما غریبه نیستند و همان که آنقدر دور از دسترس نیست که اگر جایی گیرش آوردیم از سر خودکم بینی بپرسیم «آیا نام ایران را شنیده اید؟»

نبول ادبیات به ما نزدیک شده است و البته این با هیچ تضمینی - با هیچ انتظاری - همراه نیست که نوبل بعدی به ادبیات ما تعلق بگیرد. این فقط می تواند ما را به تکاپوی بیشتری وادارد. پیش از این جغرافیای زادگاه برندگان نوبل ادبیات و دوری آن از سرزمین ما، آن را به امری ناممکن بدل ساخته بود. چنان که گویی گونترگراس، نایپول و یا هارولدپینتر از سیاره‌ای دیگر آمده اند و یا قلمی از جنس ناپاب ترین الماس جهان می نویسند.

این مساله تاثیری روانی بر ما داشت که گویی برندگان این جایزه از جنس و جنمی دیگرند، به طوری که حتی وقتی نام نویسندگان و شاعران فارسی گوی و فارسی نویس را هم در لیست نامزدهای نوبل می دیدیم، چندان جدی نمی گرفتیم، تا نکند خوش خیالی مان را بروز داده باشیم و البته اگر هم جدی می گرفتیم، از سر ارادتی بود که به شاعر یا نویسنده داشتیم و این البته جفایی بود که به امثال شاملو و دولت آبادی روا داشتیم.

اما اکنون «اورهان پاموک» جایزه نوبل را به خانه برده است. همو که در داستان هایش مینیاتور وجود دارد. همو که عطار و خیام و فردوسی را می شناسد و همو که بسیاری از پیرمردان و پیرزنان مناطق غربی کشور ما زبان مادری اش را می فهمند. حالا دیگر بار روانی ناشی از دیگرانگاری برندگان نوبل ما را آزار نمی دهد. حالا دیگر تلفظ نام برنده نوبل برایمان دشوار نیست. او از سرزمینی آمده که می توانست در نام و نام خانوادگی اش، اسم هایی آشنا به گوش ما ایرانی ها باشد؛ اسم هایی که ما هم اکنون بر فرزندانمان می گذاریم. مانند: یاشار، کمال، حکمت و... این اما همه ماجرا نیست. این حتی گام اول هم نیست. فقط می تواند ما را وادار کند که گام اول را برداریم. گام اول می تواند این باشد که به این سوال پاسخ دهیم: «آیا ما نوبل می خواهیم؟»

پاسخ می تواند متنوع و متضاد باشد. همچنان که هم اکنون برخی در ترکیه شدیدترین واکنش ها را نسبت به برنده شدن نویسنده هموطن شان نشان

داده اند. «محمد شاندر»، معاون حزب ملی گرای حرکت ملی گفت: «اگر اورهان پاموک این جایزه را رد نکند، می باید از تابعیت ترکیه اخراج شود.» نویسنده هموطن پاموک، خانم «آلو آلاتلی» نیز گفته است: «اگر پاموک ذره‌ای شرف روشنفکری داشته باشد، می باید این جایزه را رد کند.» واکنش ها از این دست زیاد است. از آن طرف «یاشار کمال» که خود سال ها نامزد این جایزه بود، از این امر خوشحال شده است. پس این واکنش ها در همه جا ابراز می شود، آنچه مهم است اینکه برآیند این نظرات سمت و سوی حرکت ما را مشخص خواهد کرد.

ما نیز می توانیم بگوییم که جایزه نوبل توطئه ای است از سوی غرب برای مقابله با فرهنگ ملی کشورهای شرقی. می توانیم بگوییم که نوبل ادبیات هم سیاسی است؛ چنان که هارولد پینتر، برنده نوبل ادبی سال ۲۰۰۵ گفته بود ما می توانیم ده ها نکته منفی پیرامون جایزه نوبل و هیات داوران و مقاصد خاص آن برشماریم، اما بی شک نمی توانیم به اهمیت جهانی آن بی توجه باشیم.

جایزه نوبل با همه موافقت ها و مخالفت هایی که در سطح جهان نسبت به آن ابراز می شود و با همه ارزیابی هایی که پیرامون آن صورت می گیرد، یک جایزه معتبر جهانی است؛ کلاسی است جهانی که در آن ادبیات و فرهنگ ملت های مختلف جهان حضور و غیاب می شوند.

ویتریتی مجازی است که فرهنگ ملت ها در آن نصب می شود تا همگان بخوانند و قضاوت کنند. اکنون ما غایب بزرگ این کلاس جهانی هستیم و جای معرفی ما در ویترین فرهنگ جهان خالی است.

بدون شک جایزه‌ای که نصیب اورهان پاموک شد، مختص او نیست. او بر دوش ناظم حکمت، یاشار کمال و دیگر بزرگان ادبیات ترکیه تا این سکوی جهانی برده می شود و دست در دست آنان تابلوی فرهنگ کشورش را بالا می برد؛ حتی اگر سیاستمداران کشورش او را محاکمه کرده باشند و خواستار لغو تابعیت او شوند.

جایزه نوبل برای ما نمی تواند یک هدف باشد که همه فکر و ذکرمان رسیدن به آن باشد و نرسیدن به آن حسرت و دریغ، اما وسیله خوبی است تا با آن قابی به دیوار جهان بکوییم. با عکس دسته جمعی فردوسی، حافظ، سعدی، مولوی، نیما، شاملو، دولت آبادی، بهبهانی و... با چشم اندازی از تخت جمشید، نقش جهان، بیستون و... هنوز هم می توان به این سوال جواب داد که آیا ما نوبل می خواهیم؟

پاسخ نوبل برای ما نمی تواند یک هدف باشد که همه فکر و ذکرمان رسیدن به آن باشد و نرسیدن به آن حسرت و دریغ، اما وسیله خوبی است تا با آن قابی به دیوار جهان بکوییم. با عکس دسته جمعی فردوسی، حافظ، سعدی، مولوی، نیما، شاملو، دولت آبادی، بهبهانی و... با چشم اندازی از تخت جمشید، نقش جهان، بیستون و... هنوز هم می توان به این سوال جواب داد که آیا ما نوبل می خواهیم؟

گفت وگو با ارسلان فصیحی مترجم آثار اورهان پاموک

پاموک، استحقاق نوبل را داشت

■ سایر محمدی ■

پخش نخست

آقای فصیحی! اورهان پاموک برنده نوبل ادبیات شده است. فکر می کنم حالا آثارش در ایران با استقبال خوبی روبه رو شود.

من برای ترجمه یک رمان سیصد صفحه‌ای پاموک نزدیک به دو سال وقت صرف کردم. به خاطر وسواس زیادی که برای برگردان و انتقال تمام ویژگی های یک اثر زبان اصلی به زبان فارسی داشتم، سعی کردم به خاطر رعایت امانت تلاش مضاعفی داشته باشم. چون مترجم، امانت نویسنده را باید صحیح و سالم به دست مخاطب برساند. این امانت هم می تواند مفهومی باشد، هم شکلی. مترجم در انتقال معنا و مفهوم و سبک نویسنده و بازی های زبانی اثر باید کاری را انجام بدهد که نویسنده انجام داده است.

شما برای ترجمه کدام رمان اورهان پاموک این همه وقت گذاشتید و دقت به خرج دادید؟

برای برگردان رمان «زندگی نو» یا ترجمه رمان «قلعه سفید» این نویسنده بیش از یک سال زمان گذاشتم.

غیر از این دو رمان اثر دیگری هم از پاموک ترجمه کرده اید؟ مثلا رمان «برف» و یا رمان «نام من قرمز است».

رمان «نام من قرمز است» را که محصول دوره دوم زندگی ادبی این نویسنده شناخته می شود و شهرت جهانی دارد، چندی پیش ترجمه کردم. فصل اول این ترجمه را هم دریکی از نشریات ادبی چاپ کرده بودم.

در معرفی اورهان پاموک چه می توان گفت؟ چه شناختی از این نویسنده اهل کشور همسایه دارید؟

اورهان پاموک در سال ۱۹۵۲ میلادی در استانبول متولد شد. ابتدا وارد دانشکده فنی می شود و در رشته معماری تحصیل می کند. پس از دو سال معماری را رها می کند و وارد رشته روزنامه نگاری می شود. آن گونه که خودش تعریف می کرده، ادبیات را با سرودن شعر شروع کرده که اصلا علاقه ندارد کسی شعرهایش را ببیند و بخواند. چون فکر می کند شعرها ضعیف اند. حتی برخی دوستان که قصد شوخی و اذیت کردنش را دارند، شعرهای اولیه اش را در نشریه‌ای چاپ می کنند. در سن ۳۲ سالگی تصمیم می گیرد که رمان بنویسد.

می گوید حدود هشت سال در خانه نشستم و در سن سی سالگی با اولین رمان خود از خانه خارج شدم. این رمان «جودت بیگ و پسران» نام داشت. این رمان قبل از انتشار در سال ۱۹۸۴، در سال ۱۹۸۲ به صورت حروفچینی شده برنده جایزه ادبی اورهان کمال در ترکیه می شود. یعنی نویسنده قبل از چاپ آن را برای هیات داوران این جایزه می فرستد.

رمان‌های بعدی اورهان پاموک به فاصله چندسال بعد از اولین رمان منتشر شدند و چه نام داشتند؟

رمان دوم پاموک «خانه خاموش» است که بعد از انتشار اولین رمانش به فاصله کوتاهی منتشر می شود. به دنبال آن رمان «قلعه سفید» را می نویسد که خودش معتقد است، آثارش به دو دوره تقسیم می شود. دوره قبل از «قلعه سفید» و دوره بعد از «قلعه سفید». البته رمان «خانه خاموش» او هم یکی از جوایز معتبر ادبی را نصیب پاموک می کند. رمان «قلعه سفید» یک نقطه عطف در میان آثار این نویسنده محسوب می شود. با این رمان است که اورهان پاموک به شهرت جهانی می رسد. یکی از روزنامه های پرتیراژ و معتبر آمریکا در همان مقطع نوشت: «ستاره‌ای که در شرق دمید.»

«قلعه سفید» را زمانی که من آن را ترجمه می کردم در ترکیه به چاپ ششم رسیده بود. رمانی شد پرفروش و در سطح جهانی مورد استقبال قرار گرفت. در همان زمان به ۲۴ زبان ترجمه شده بود. این رمان هم جوایز متعددی را نصیب نویسنده می کند. پاموک نویسنده‌ای نیست که تازه کشف شده باشد. یعنی ابتدا در اروپا و آمریکا مطرح شد و به شهرت رسید بعد آکادمی علوم سوئد به سراغش رفت و ...

بعد از رمان «قلعه سفید» چه کرد؟

بعد از این، رمان «کتاب سیاه» را می نویسد. خودش در گفت وگویی که در تهران باهم داشتیم می گفت، هنگام نوشتن این رمان تحت تاثیر اثر عرفانی و ادبی «منطق الطیر» عطار بودم. این رمان کتاب قطور و بسیار مهمش هم به شمار می رود. برخی هم فکر می کنند شاید مهمترین اثرش باشد. بعد از آن رمان «زندگی نو» را نوشت که در سال ۱۹۹۴ میلادی منتشر شد که من آن را به فارسی برگردانده‌ام.

به هر حال پاموک با انتشار هر کتابش موج جدیدی در ادبیات جهان ایجاد می کرد. خودش می گفت مشکل ترین کتاب من «زندگی نو» است. بعد از این رمان بود که «نام من قرمز است» نوشته و منتشر شد. این کتاب برنده بهترین رمان خارجی در کشور فرانسه و بهترین رمان در ایتالیا شناخته شد. بعدهم از سوی کتابخانه کنگره آمریکا جزو ۲۵ رمان برگزیده معرفی شد که تا پایان قرن بیست و یکم خوانده می شوند.

به دنبال آن هم رمان «برف» را نوشت. رمان «برف» در میان آثارش یک اثر سیاسی محسوب می شود. راوی در این اثر دوم شخص است. رمان های قبلی اش از زبان اول شخص مفرد روایت می شود. آخرین کتابش هم «استانبول، خاطرات من» نام دارد که سال گذشته منتشر شد. این کتاب خاطرات نویسنده از زادگاهش است. بعد جایزه اپنیک را برده است. پاموک در سال ۸۲ که به ایران آمد در بازگشت به کشورش، طی سفری به دویلین جایزه اپنیک را دریافت کرد. این جایزه هزار یورو پول نقد هم در کنارش هست.

اورهان پاموک به دعوت چه کسی به ایران آمد و در نمایشگاه بین المللی کتاب تهران حضور یافت؟

اورهان پاموک به دعوت انتشارات ققنوس به ایران آمد. در نمایشگاه بین المللی کتاب تهران به غرفه این انتشارات که ناشر ترجمه آثارش بود، می آمد. با نویسندگان ایرانی هم دیدار و مذاکره و نشست هایی داشت. با نویسندگانی مثل دولت آبادی، چهل تن، محمدعلی و... دیدار کرد. در مهمانی هایی که برگزار می شد این نویسندگان حضور داشتند.

بعد از این دیدار ها به شهرهای مختلفی مثل قم و اصفهان مسافرت کرد. خیلی علاقه داشت که قم را حتما ببیند.

پاموک آثار خود را به دو دوره تقسیم می کند؛ آثاری که قبل از رمان «قلعه سفید» نوشته شد و آثاری که بعد از «قلعه سفید». آثار این دو دوره چه تفاوت هایی دارند؟ تغییر و تحول نویسنده در آثارش شکلی است یا محتوایی؟

پاموک، نویسنده‌ای آگاه و اهل مطالعه است. در دوران قبل از «قلعه سفید» رمان هایش را به شیوه کلاسیک می نویسد. مثلا «جودت بیگ و پسران» یک رمان با ساختارهای کلاسیک است؛ یک رمان رئالیستی و کلاسیک. اما رمان های بعد از «قلعه سفید» به اعتباری جزو رمان های پست مدرن محسوب می شوند. البته خودش می گوید، شما هر اسمی دوست دارید روی این رمان ها بگذارید، اما من هر رمانی که می نویسم با رمان قبلی فرق دارد. هیچ یک از رمان هایم به لحاظ تکنیک و شیوه نوشتن شبیه دیگری نیست. او در هر اثر تکنیک جدیدی به کار می گیرد؛ تکنیکی که مختص همان رمان است.

چطور شد که به سراغ آثار اورهان پاموک رفتید؟ آن هم در زمانی که هیچ کس در ایران او را نمی شناخت. به هر حال انتخاب این نویسنده و ترجمه آثارش نوعی شناخت عمیق و نبوغ می خواهد.

واقعیت این است که در طول زندگی سه رمان مرا سخت تحت تاثیر قرار داده است. رمان «قلعه سفید» یکی از این رمان ها است. وقتی این رمان را خواندم به هنر نویسنده آفرین گفتم. از فکر و هنرش خیلی لذت بردم؛ از هنر و نبوغش که در این اثر متبلور بود. به همین خاطر شروع به ترجمه اش کردم. حتی شاید باور نکنید هنگام ترجمه «قلعه سفید» در برخی از بخش ها احساس می کردم اورهان پاموک کنارم نشسته و رمان را به من دیکته می کند. انگار دارد به من کمک می کند و به من مشورت می دهد. چندین بار چنین حس و حالی به من دست داد. به هر حال من آثار این نویسنده را ابتدا خواندم، بعد که شیفته‌اش شدم آنها را ترجمه کردم.

مضمون این آثار پاموک را می توانید توضیح بدهید؟

می دانید که چنین آثاری مثل داستان های کلاسیک روایتی خطی ندارند که بشود خط داستان را توضیح داد. در مورد آثار پاموک هر خواننده‌ای تعبیر و تفسیر خاص خودش را دارد. حکم قطعی ندارد. متنها از چه من در این اثر و اغلب آثارش احساس کردم، مضمون اصلی آثارش شرق و غرب است، یعنی تقابل دو فرهنگ و تعامل، برخورد و همکاری، تضاد و تفاهم، تاثیر متقابل شرق و غرب و دموکراسی و چند صدایی.

در مقدمه رمان «قلعه سفید» نویسنده اشاراتی به این مسائل دارد. مثلا به شرق و غرب به سنت و مدرنیسم. می دانید که مقدمه این رمان هم بخشی از رمان است، چون اعضای راوی را دارد نه اعضای نویسنده. در رمان «زندگی نو» هم چنین احساسی دارید و نقش کتاب را در سرنوشت قهرمانان به خوبی می بینید. در رمان «زندگی نو» جایگاه و نقش کتاب در جوامع پیرامونی بسیار بارز است. این که کتاب چقدر می تواند تحول آفرین باشد. زمانی که خوانده و آینده، میان امر شخصی و امر عمومی، او

اورهان پاموک، برنده نوبل ادبی سال ۲۰۰۶

آکادمی علوم سوئد شب جمعه برنده جایزه نوبل ادبیات سال ۲۰۰۶ را اعلام کرد؛ اورهان پاموک. شاید بخش عظیمی از علاقه مندان رمان در ایران نام اورهان پاموک را نشنیده باشند. همچنان که بسیاری از منتقدان و اهل ادبیات نویسندگانی چون ماریو وارگاس یوسا، کارلوس فوئنتس از آمریکای لاتین و مارگارت اتوود از کانادا را شایسته نوبل می دانستند. به هر شکل اورهان پاموک نویسنده‌ای است که در عرصه ادبیات امروز جهان با آثاری چون «زندگی نو»، «نام من قرمز است» و «برف» و «قلعه سفید» به شهرتی بین المللی دست یافته و پیش از این نیز جوایز متعددی از آلمان، فرانسه و دویلین دریافت کرده است. نوبل ادبیات باردیگر نام او را در صدر مطبوعات جهان نشاند و نگاه بسیاری از علاقه مندان ادبیات را به سمت ترکیه و اورهان پاموک معطوف کرد. اورهان پاموک قبل از نوبل ادبیات هم در ایران با رمان های «قلعه سفید» و «زندگی نو» مطرح شد و در محافل داستان خوانی آثارش مورد توجه بود. اورهان پاموک در نمایشگاه بین المللی کتاب تهران در سال ۸۲ شرکت کرد. در غرفه انتشارات ققنوس - ناشر آثارش - حضور یافت و با مخاطبان ایرانی و نویسندگان کشورمان دیدار داشت. مترجم آثار پاموک در ایران ارسلان فصیحی است. وی متولد ۱۳۴۰ و کارشناس زبان و ادبیات ترک است. ارسلان فصیحی که رمان های «قلعه سفید» و «زندگی نو» از این نویسنده را ترجمه و منتشر کرده ترجمه نشده‌ایم تا شناخت عمیق تر و وسیع تری نسبت به پاموک و آثارش به دست داده باشیم.

برف می‌بارد آقای پاموک!

■ علی عبدالهی ■

چند روز پیش داوران نوبل ادبی بالاخره تصمیمشان را گرفتند و اورهان پاموک را به عنوان برنده نوبل ادبیات امسال انتخاب کردند. البته امسال هم مثل هرسال مطبوعات اروپا پیش از اعلام برنده نهایی به گمانه زنی پرداختند و منتقدان ادبی اقبال ماریو بارگاس یوسا و آدونیس را بیش از دیگران دانستند. در ایران هم نام سیمین بهبهانی شاعر چند روزی مطرح شد اما این اواخر دیگر کسی از او حرفی نزد.

اما چرا اورهان پاموک؟ برای ما ایرانیان اورهان پاموک چهره‌ای آشناست و چند اثر از او به فارسی در آمده، همچنانکه به ۳۳ زبان دیگر. حتی خود او هم به ایران آمده. بسیاری این انتخاب را سیاسی می دانند و این تا حدی درست است اما همه ماجرا نیست. بله، پاموک نویسنده‌ای سیاسی - اجتماعی و منتقد است. ارتباطش با اروپایی ها خوب است. در آمریکا درس خوانده، در اروپا بورسیه بوده و چندین جایزه از اروپایی ها گرفته. در کشور خودش پرونده‌اش به دادگاه کشیده شده به جرم زیر پا گذاشتن هویت ترک ها. او نویسنده‌ای منتقد است، و بر این باور که ترکیه باید مسوولیت قتل عام ارامنه را بپذیرد و بابت آن عذرخواهی کند، دیگر کردها را سرکوب نکند و از این حرف ها. انتقاد او به اسلام گرایان تندرو ترکیه به همان میزان است که به دولتمردان نظام لائیک کشورش. در مورد تروریسم هم همیشه اظهار نظر می کند. اما این ها فقط بخشی از کار اوست. چندی پیش در آلمان مقاله‌ای از او درباره سفرش به تهران خواندم در نزود دویچه تسایتونگ». مقاله مفصلی بود که روزنامه ترافیک در تهران و آلودگی هوا. او رانندگان ماجراجوی تهران را با رانندگان ترک در کودکی اش در شهر استانبول مقایسه کرده بود. گفته بود در ماشین که نشسته بوده از پیچیدن های ناگهانی راننده ها، سبقت یکباره و بی محابایشان ترس برش داشته و خود را به صندلی می چسبانده است. دستگیره را گرفته بوده اما راننده بی خیال می راند و هر ماشینی را که رد می کرده چند فحش یا ناسزا بار راننده های دیگر می کرده و لابد نمی دانسته یا برایش اهمیتی نداشته که در آن سروصدا صدایش را طرف مقابل می شنود یا نه.

در آنجا از اسلام گرایی ایرانیان حرف زده بود البته مختصر و اندکی یکجانبه و توریستی. به هر حال استانبول هم در شلوغی دست کمی از تهران ندارد و یکی از کلان شهرهای پر سروصداست. اما لابد آنها در این سال ها بیشتر از ما پیشرفت کرده اند. یک جوری با مسائلشان کنار آمده اند و حلش کرده اند. اما ما انگار راه حلی نداریم برای این شلوغی.

بله! پاموک نویسنده تیزبین و کنجکاوی است. در آثارش هم همین طور است. پرکار هم هست. هر اثرش بلافاصله در آلمان منتشر می شود و گل می کند. رمان های « قلعه سفید » در ۱۹۹۰، «کتاب سیاه » در ۱۹۹۵، « زندگی نو» در ۱۹۹۸، « نام من قرمز است» در سال ۲۰۰۱ و «برف »(کار آخرش) در سال ۲۰۰۵و. و «استانبول » همین اواخر. پاموک جایزه صلح کتابفروشان آلمان را هم گرفته است.

چند ماه پیش کتاب «برف» او به همت یکی از دوستان از آلمان به دستم رسید. خلاصه داستان کتاب از این قرار است: بیگانه‌ای به شهر کارس، یکی از شهرستان های دور و فراموش شده ترکیه می آید که زمانی جزو روسیه بوده. نام این غریبه «کا» است. او این طور خودش را معرفی می کند و به سفارش یک روزنامه چاپ استانبول آمده تا از یک سری خودکشی های جالب توجه گزارش تهیه کند: خودکشی کرده ها دختران جوانی بوده اند که مجبورشان می کرده اند روسری را از سرشان در بیاورند! این گزارشگر در این میان قصد دارد به طور مخفیانه دوست دختر زیبای دوران دانشجویی اش «ایپک» را ملاقات کند. هنوز در هتل تصریح جاگیر نشده، که همه آدم ها سعی می کنند نظرش را به خود جلب کنند: سردار بیک مالک یک روزنامه، خبرها را حتی پیش از اتفاق افتادنشان برایش می آورد و شوهر سابق ایپک که کاندیدای شهرداری شده و سخنگوی اسلامگرایان زیرزمینی از این جمله اند. عصر همان روز که کا به میان جمع کثیری از مردم می آید، کودتایی روی می دهد که انگار بازیگری آن را برای تئاتر طراحی کرده، انگار تئاتری در جریان است.

اما سربازان واقعی روی صحنه می آیند، خون واقعی راه می افتد و کسی هم نمی تواند شهر را ترک کند، چون روزهاست بی امان برف می بارد.

مساله هویت، محورواصلی این رمان پاموک است؛ هویت یک فرد و یک ملت، و کشمکش کشورش ترکیه میان «غربزدگی» و اسلام گرایی درونمایه اصلی آن.

همه این موضوعات در بستر یک رمان جنایی به گونه‌ای مالیخولیایی طرح می شوند. رمان بیش از ۵۰۰ صفحه حجم دارد و آداب و رسوم مردم ترکیه جایه جا در آن دیده می شود. پاموک متولد ۱۹۵۲ که روزنامه نگاری و معماری خوانده، از کودتایی در جایی در دوردست آناتولی می گوید، آیا کودتا واقعی است یا تئاتری؟ در این کتاب عناصر رمان جنایی با موضوعات سیاسی به زیبایی در هم می آمیزد. به گفته یکی از منتقدان تاکس اشپیگل، « برف» رمانی است گروتسک، موحش و کمیک. مضحکه‌ای است سیاسی، که در خلال آن خواننده هیچ وقت نمی تواند با اطمینان جانب کسی را بگیرد و همواره میان خنده و گریه در نوسان است. منتقد دیگری می گوید: «پاموک شبکه‌ای می تند میان گذشته و آینده، میان امر شخصی و امرعمومی». او با دیالوگ ها و شالوده و ساختار پیچیده و درهم و تشخص بی نظیر آدم های رمانش ما را در جا میخکوب و مجذوب خود می کند... این کار او شعبده یا معجزه نیست بلکه ادبیات است.

گفتارهایی از رابرت برونینگ، استندال، داستایوفسکی از کتاب «برادران کارامازوف» وجوزف کنراد در «از چشم غربی» ، در سرآغاز کتاب آمده است. نثر کتاب زیبا و شاعرانه است. مردی پشت صندلی راننده اتوبوس نشسته و فکر می کند چه می شد اگر سکوت برف! آغاز یک شعر می بود. غریبه شاعر است و در فصل هفدهم شعری دارد به نام «دستار یا وطن» که آن را جلوی جمع می خواند، عده‌ای به اعتراض دست می زنند و او را هم می کنند.

هر چه هست اورهان پاموک نویسنده بزرگی است که هر کتاب او مدت ها روی پیشخوان کتابفروشی ها می ماند و خوانندگان بسیاری برای خود دارد. بارها تجدید چاپ و نقد می شود و در بازار کتاب یک شعر می بود. غریبه شاعر است و در فصل هفدهم شعری دارد به نام «دستار یا وطن» که آن را جلوی جمع می خواند، عده‌ای به اعتراض دست می زنند و او را هم می کنند.

کتاب جدید پاموک «استانبول» به گفته خودش در راهپیمایی های روزانه اش در کوچه های قدیمی استانبول، شهر دوست داشتنی اش خلق شده. هر روز چند ساعت پیاده روی، نگاه کردن به ازدحام آدم ها، فکر کردن به آنها، مرور خاطرات و رمان جدیدش...

رمان هایی از نویسندگان ایرانی همزمان با آثار پاموک به زبان آلمانی ترجمه و منتشر شدند. کدام یک توانست و می تواند در آن رقابت فشرده چند روزی اقبال خوانندگان و محافل ادبی را برانگیزد؟ لابد توطئه‌ای در کار است،نه! پاسخ را به من بگویید!

یاد بعضی نفرات

نگاهی گذرا به مجموعه شعر « گریه در آب»

سروده عمران صلاحی

با بچه معصوم جوادیه

■ علیرضا عمرانی ■

شعر «عمران» جایگاه اشیا و عناصری است که تا پیش از آن اجازه ورود به شعر را نداشتند؛ اما کاون شاعر در یک فضای باز شاعرانه و نیز یک فراخوان عمومی، همه را به شعر خویش دعوت می کند. از دید «عمران» هر عنصری و پدیده‌ای در پرتو شعارنگی یک ذهن خلاق و توانا می تواند اثرگذار بوده و شعری ناب را خلق نماید. همین اشیا و اتفاقات معمولی و پیش پاافتاده با شکافتن فضا و لحن رسمی شعر و نیز کنارزدن دیگر عناصر و پدیده های دمده به آشنازدایی دست می زند. صدای به هم خوردن استکان ها / صدای غم انگیز آوازه خوان ها / صدای سماور، هیاهوی قلیان / گره خورده با نغمه خسته جان ها...» (ص ۶۵)؛ یا: «شلیک گل / از تفنگ ها تا دور / از سنگر صخره های جلیک پوش / آتش زدن دهات غافلگیر / با شعله ای از شقایق سوزان / آسایش گرد و خاک آواره /در لوله توپ های بی مصرف / گهواره رشد جوجه گنجشکان / در حجم کلاه های سرسازی...» (ص ۳۰)؛ یا: «اینجا بهاریینی خود را می گیرد/ سگ های نازی آباد / در بوی لاشه های کفن عشق می کنند /میعادگاهشان / کشتارگاه /انبوه گوسفندان...» (ص ۸۱) از طرف دیگر «عمران» در اکثر اشعار نیمایی و نیز غزل هایش، «طبیعت» را بستر و تکیه گاه شعر خود قرار می دهد و در فضایی که در دو نقطه «شی» شدگی شاعرانه» و «جانوارگی» خلق می شود، یک پدیده و عنصر را گاه در چند نقش به بازی فرا می خواند: باد، بهار، آسمان، صخره، جیرجیرک، درخت، پرنده، رودخانه، نسیم و... بیرون از فضای شعری، عناصری کاملا عادی با رفتاری معمولی اند، اما همین که در شعر «عمران» وارد می شوند، اسیر جذبه و نگاه و حس جادویی او شده. باز معنایی و نمادین قبلی را بر زمین نهاده و در یک فضای تازه ارتباطی نوین با دیگر عناصر برقرار می سازند: (در باغ پرنده ها /خزان آمده بود / در باغ پرنده ها /خزان/ با تیر و کمان آمده بود» (ص ۷۰)؛ «باد می آید /می گریاند/ بوی پیراهن یوسف دارد.» (ص ۵۸)؛ «مادرم مثل بهار/ گوشه پارچه کاش می سازد / غنچه می رویاند / و نخ گلدوزی / شیره خام گیاهی در سه تا ساقه گل ها جاری است...» (ص ۴۲) یا: «جوجه گنجشکی /خواب گل می بیند / ذهن گنجشک پر از عطر گل است /روی دیوار حیاط /گریه‌ای آمد و گل پرپر شد» (ص ۴۳) بماند که نزدیک به همین مضمون را ما بعدها در شعر افشین علاء هم می بینیم: «گریه‌ای بر روی دیوار حیاط / نقشه های تازه دارد می کشد / آن طرفتر توی سرما جوجه‌ای /بی خبر خمیازه دارد می کشد...» (از مجموعه شعر: ایک سبد بوی بهار)

***

«عمران» اما در شعر «من بچه جوادیه‌ام» از طبیعت ساده و بکر با همه عطر گل ها و زمزمه آب هایش دل می کند و به ترسیم یک فضای کاملا شهری روی می آورد؛ شعری که مانیفست یک شعر متعهد اجتماعی به حساب می آید. در این شعر، «عمران» با تمام وجودش، درد و فقر و خستگی جامعه را فریاد می زند: «مدرنیزاسیون» با تفکر همراهش، سادگی و صداقت راستین را کنار زده و با دستکاری در حوزه های فردی و اجتماعی، سعی در سلب اصالت او دارد و دروغ و ملالت و فلاکت را به ارمغان آورده است: «اینجا همیشه باران است /باران اشک /باران غم /باران فقر /باران کوفت / باران زهرمار» (ص ۹۷) یا: «در این محله اکثر مردم / محصول ناله های قطارند /زیرا که نصف شب /چندین بار /هر مادر و پدری از خواب می پرد...» (ص ۴۸)؛ «بر بام ها / روییده شاخه های فلزی /بر بام ها / باد دروغ می وزد /موج فریب می گذرد /و شاخه های خشک فلزی/ از این هوای تار و دروغین /سرشار می شوند» (ص ۸۸) و او البته در این شعر رویانگری صادق است، هرچند که این بار رویانگر چیرگی «مدرنیزاسیون» و فتح طبیعت به وسیله آن است. در اینجا شاعر عناصر طبیعت را وامی دارد که به این فتح و پیروزی به دیده شک نگاه کنند؛ شکی آمیخته با دلهرگی.

«به شاخه های خشک فلزی / حتی کلاغ ها هم مشکوکند /بر بام ها /شکوه کبوترها دیگر نیست /اکنون کبوتران /در سینه ملول کبوترانِ /می لرزند...» (ص ۸۹)

نهایت اینکه از «عمران» و شعرهایش بیش از اینها می توان سخن گفت. نقش زبان صمیمی او و اندیشه ساده و توصیفات جزیی شاعرانه‌اش بر ذهن و زبان شاعران پس از خود غیرقابل انکار است. امید که در فرصتی بهتر و مجالی فراخ تر بتوان به بررسی ذهن و زبان آن زنده یاد پرداخت.

جز پذیرفتن چاره‌ای نیست

■ علی باباچاهی ■
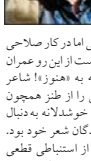
جز پذیرفتن چاره‌ای نیست، اما از دست رفتگان به نخی پیدایشان می شود؛ وقتی سطر به سطر غرق کلماتی هستی که بیش از تو متحیرند! و اما از غمران صلاحی شاعر و نویسنده بگویم: نویسنده طنز و شاعر شعرهای غالبا جدی. طنزهای عمران را می توان به دو بخش تقسیم کرد: طنزهای خواندنی و طنزهای ماندنی، خواندنی ها لبخندهای در شتاب را به همراه دارند و روزمره گی های انسان گرفتار در جنبره چه کنم ها را ترنمی می بخشد و ماندنی ها کم و بیش زخم درون را تسلی می دهند و در این میان نکته‌ای را عیان می کنند که شرایط موجود می خواهد آن را کتمان کند. کفه طنزهای خواندنی اما در کار صلاحی -اشتباه اگر نکنم - کمی سنگین تر است از این رو عمران صلاحی، رندی به روز بود و نه به «هنوز»! شاعر شایسته‌ای که شعرهای جدی اش را از طنز همچون یک جهان بینی محروم می کرد. او خودلائه به دنبال درک و دریافت های فوری خوانندگان شعر خود بود. شعر و طنز عمران هیچ فردی را از استنباطی قطعی بی نصیب نمی گذارد. اگر قرار باشد شخصی با شخصیتی از در سفر بهتر شناخت، من و عمران در سفرهای بسیاری، به سفارش شعر، باهم بوده ایم. او آن قدر ناب بود که همیشه مرا چند سطر، عقب می گذاشت.